



● محمدعلی سپانلو

## دومین حماسه‌ی منظوم زبان فارسی (قسمت اول)

به یزدان که دادار داد آورست	به نوری که زردشت از آن گوهرست
به نوروز پاکیزه و مهرگان	به خورشید کو تازه دارد جهان
به آذر گنسب و به آستا و زند	به بوم و به دست و به چرخ بلند
به جان و روان نیاکان ما	به کردار پاکیزه پاکان ما

بهمن نامه،

وقتی از حماسه در زبان فارسی صحبت می‌کنیم، خورشید خیره‌کننده‌ی شاهنامه جایی برای تماشای ستارگان رنگ پریده نمی‌گذارد. یعنی قدرت و نفوذ آن چنان است که به نظر نمی‌رسد مقام دومی هم در کار باشد. شادروان ذبیح‌الله صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران نزدیک به ۲۰ اثر را برشمرده است که همه به تأثیر و به تقلید از شاهنامه نگاشته شده‌اند. هم‌چنان که می‌دانیم پیش از آفرینش شاهکار استاد توس نیز شاهنامه‌هایی داشته‌ایم. اثر فردوسی بنابر قانون بقای انساب، همه‌ی متقدمان خود را به فراموشی سپرد. حوادث بزرگ تاریخی و پیامدهای طبیعی آن‌ها نظیر کتاب سوزان‌ها و نیز بی‌میلی نسخه‌برداران که سفارشی دریافت نمی‌کردند، باعث شد که از شاهنامه‌های قبل از فردوسی جز خبری و گاه ابیات پراکنده‌ای به جا نماند. شاید تأسف بزرگ از دست دادن همیشگی کتاب گرشاسب اثر ابوالمؤید بلخی باشد که چند سطر از آن در تاریخ سیستان نقل شده است. البته این اثر به نظم نبوده و به نثر فارسی زیبایی نگاشته شده بوده است. اما همه‌ی شواهد دال بر آن است که مؤلف این کتاب بیش‌تر از فردوسی به افسانه و اسطوره‌های اصیل و به خصوص تاریخ قدیم ایران نزدیک بوده است.

باز می‌گردیم به شاهنامه. محققان و مورخان ما در ارزیابی آثاری که به تقلید از فردوسی سروده شده است، به این نتیجه دست یافته‌اند که در سطحی بسیار پایین‌تر از نمودگار اصلی خود تحریر شده‌اند. با این همه آنان تقریباً در یک نقطه متفق‌اند که با فاصله‌ای البته زیادی دومین مقام در آثار حماسی منظوم ایران شایسته‌ی گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی است. در همین نقطه است که من تصور می‌کنم ارزش بهمن‌نامه مغفول مانده باشد. بهمن‌نامه به دلایلی که خواهم آورد، ویژگی‌های ممتازی دارد که تقریباً در هیچ‌یک از کتاب‌های تقلیدی از جمله گرشاسب‌نامه‌ی اسدی توسی وجود ندارد و حتی در موردی یعنی نوعی کند و کاو در انگیزه‌های روانی شخصیت‌های داستان و سایه‌روشنی که در طول صدها بیت

نویسنده‌ی اثر برای طبیعی جلوه دادن این شخصیت‌ها تهیه دیده است، و از دیدگاه توصیف جزئیات حرکات قهرمانان در مواردی از شاهنامه نیز امروزی‌تر به نظر می‌رسد. می‌گوییم امروزی‌تر، زیرا معرفت‌النفس قدیم باروان کاوی امروز فاصله‌ی بزرگی دارد. دستاوردهای این علم مربوط به قرن نوزدهم و بیستم است. پس اگر شاعری در هفت قرن قبل شخصیت‌ها یا پرسوناژهایی بیافریند که انگیزه‌ی اعمالشان براساس تحلیل روان‌شناسی مشخص باشد، یا ریزه‌کاری‌هایی به سبک داستان‌نویسان جدید در آن بیاییم، باید بیش از هر چیز به نبوغ او اذعان کرد.

### درباره‌ی نسخه‌ی چاپی

کتاب بهمن‌نامه‌ای که در دست داریم، چاپ ۱۳۷۰ است، به کوشش مرحوم دکتر رحیم عقیقی و پشت آن آمده است: از سروده‌ی ایرانشاه بن ابی‌الخیر. یک مشکل از خود نام نویسنده آغاز می‌شود. در تنها مرجعی که این نام آمده است، یعنی کتاب مجمل‌التواریخ، نام او ایرانشاه نوشته شده. ملک‌الشعرای بهار و به تبعیت او دیگران چنین استدلال می‌کنند که ایرانشاه نامی است بی‌سابقه و احتمالاً اشتباه‌نسخ باعث شده است که ایرانشاه را چنین بنویسند. اما این جا هم مشکل دیگری وجود دارد. می‌دانیم که از زمان اوج صوفی‌گری و قلندری باب شد که در اویش یک لاقبا به نام پیشوایان خود عنوان شاه را اضافه کنند. همان‌طور که حافظ می‌گوید:

بر در می‌کده رندان قلندر باشند / که ستاند و دهند افسر شاهنشاهی

نخست این که باید تحقیق کرد آیا در زمان تصنیف بهمن‌نامه یعنی در عصر سلجوقیان افزودن پسوند شاه به نام‌های مردم عادی عمومیت داشته است یا خیر. دوم، بعضی از شک‌های تاریخی: مثلاً امروزه بسیاری از اهالی کرمانشاه نام شهر خود را کرمانشان تلفظ می‌کنند، که شاید یادگار تداولی است قدیمی. باز هم وظیفه‌ی زبان‌شناسان و ریشه‌یابان و ازگان است که بتوانند نمونه‌های مشابه این گونه اسم‌گذاری را پیدا کنند. ولی معرّب این کلمه یعنی قرمیسین خیلی بیش‌تر به کرمانشان نزدیک است تا کرمانشاهان. بگذریم. نقداً نام مؤلف بهمن‌نامه را همان ایرانشاه بن ابی‌الخیر می‌گیریم. نامی که در هر صورت نشانه‌ی یک گرایش ملی به ایران و ایرانی‌گری در خانواده‌ی او بوده است.

مصحح این کتاب علی‌رغم مقدمه‌ی نسبتاً مفصّلی که درباره‌ی آن نوشته است، متأسفانه جز اطلاعات معمولی شده‌ی یک مصحح حرفه‌ای چیزی از چند و چون اثر به دست نمی‌دهد. به خصوص که در بعضی موارد به نظر می‌رسد که نسخه بدل‌ها بر نسخه اصلی ترجیح داشته باشند، آن‌هم در مواردی که وزن و قافیه بیت ترجیح داده شده غلط باشد و وزن و قافیه نسخه بدل، صحیح.

میزان لغزش‌ها به حدی است که بعضی از صفحات این چاپ نامفهوم شده است، اما درست کردن کار ساده‌تر از آن است که به نظر می‌آید. مثلاً یکی از نسخه بدل‌ها با حرف «پ» مشخص شده که مقصود نسخه‌ی پاریس است. کافی است به حاشیه‌ی صفحات نگاه کنیم و از روی نسخه‌ی «پ» ده‌ها غلط مشهود را تصحیح کنیم. غلطهایی از قبیل قافیه شدن «آئین» و «کردار» که در نسخه‌ی پاریس «دین» آمده است، یا مکرر شدن کلمه‌ی «بلند» در قافیه که در نسخه‌ی پاریس رازده‌ی «گزند» را می‌بایم و البته چندین بلیت کلیدی که مصحح آن‌ها را در حاشیه قرار داده در حالی که در روند داستان بسیار ضروری است. البته زبان ایرانشاه ابوالخیر مشکلاتی هم دارد. در موارد بسیار کلمات کامل بر وزن جا نمی‌گیرد مثلاً حرف آخر کلماتی مثل «است» یا «کردند» که «اس» و «کردن» تلفظ خواهد شد. هم‌چنین است نام یکی از قهرمانان

یعنی «پارس پرهیزگار» که اغلب برای جا افتادن در وزن باید آن را «پاس» خواند. این کلمه گاهی در آخر بلیت‌ها با «شناس» قافیه شده است. روی هم رفته ایرانشاه مثل بیشتر مقلدان فردوسی ناظم چیره دستی نیست ولی بی‌شک نویسنده و داستان‌نویس دل‌پذیری است. چه خوب بود یکی از مصححین روزگار ما که، برای چندمین بار بر اساس چاپ مسکو، شاهنامه تهیه و عرضه می‌کنند یک بار هم به سراغ بهمن‌نامه می‌رفتند و حداقل با نگاه به حواشی نسخه‌ی چاپی موجود، طبع پیراسته‌ای از آن به دست می‌دادند تا جامعه‌ی کتاب‌خوان ما بهتر بتواند با این گنجینه‌ی ممتاز ادب فارسی آشنا شود.

میراث ادبی ایرانی رازآمیزتر از آن است که فقط به دست فارغ‌التحصیلان دانشگاهی سپرده شود. به هر حال برای ذکر خیری از مرحوم عقیقی این چند جمله او را می‌آوریم: «داستان زندگی بهمن پادشاه کیانی که از نوشته‌های کهن به شعر فارسی سروده شده است، صورت و خصوصیات یک حماسه‌ی ملی را دربردارد. اهمیت این منظومه بیش‌تر از نظر زبان فارسی و زنده داشتن یکی از داستان‌های ایران باستان است که مأخذ آن غیر از مأخذ شاهنامه فردوسی و نوشته‌های تاریخی است... خصوصیات یک اثر حماسی شامل وصف پهلوانی‌ها، جنگ‌ها و ستیزه‌ها، کارهای خارق‌العاده و بالاخره آن‌چه ارتباط با تمدن و ملیت قومی دارد، مادر حماسه‌های ملی مشهور است و ایرانشاه بن ابی‌الخیر در داستان بهمن این خصوصیات را به کار گرفته و اثر وی از بسیاری جهات درخور توجه و شایان نگرش و بررسی است». اینک پردازیم به بررسی برخی از جهاتی که شاید بهمن‌نامه را به عنوان دومین مقام حماسه‌های منظوم ایران ارتقا دهد.

### ریشه‌های داستان

در تواریخ اواخر قاجاریه که می‌کشیدند به گونه‌ای تاریخ واقعی مکتوب ایران را با روایات اساطیری آن سازگار کنند، بهمن را معادل گرفتند با اردشیر درازدست<sup>۱</sup>، و با این شاهد که جانشین هر دو احتمالاً زنی است و گزارشی از سکه‌ای که به نام همای دختر بهمن یافته‌اند با این مضمون: بخور بانوی جهان، هزار نوروز و مهرگان و نیز درازی دست هر دو. طبعاً می‌دانیم که انطباق این دو سطح یعنی تاریخ و اسطوره‌های ایرانی در اغلب موارد غیر ممکن است. اما اطلاعاتی که در حاشیه‌ی بهمن‌نامه به دست می‌آید، برخی از ویژگی‌های مشترک اردشیر درازدست هخامنش و بهمن بن اسفندیار گشتاسبی را نشان می‌دهد. مثلاً استفاده از نیروهای مزدور منطقه‌ای که امروز بین‌النهرین می‌شناسیم، صحنه‌هایی که به خصوص در عملیات شگفت‌انگیز و چشم‌بندی‌ها و توطئه‌های جادوی بابلی و نیز چهره‌ی مثبت جنگاوران عرب که شمشیر خود را در خدمت شاهان ایران قرار داده بودند در بهمن‌نامه به وفور دیده می‌شود.

بهتر است مقدمات داستان بهمن را خلاصه کنیم. در شاهنامه‌ی استاد توس ماجرای مرگ اسفندیار از زیباترین بخش‌های کتاب است. گشتاسب پدر اسفندیار در بلخ به پادشاهی می‌رسد، دین زرتشت را می‌پذیرد و از آن جا که از آخرین پادشاه یعنی کیخسرو جانشین درجه یکی به جا نمانده، جانشین پدرش لهراسب و صاحب تاج صاحب پادشاهی می‌شود. گشتاسب خود یک کاراکتر روانی به معنای امروزی است. او که ظاهراً باید دین دار و متقی و طرفدار راستی و حقیقت باشد، به پسر جوانش اسفندیار رشک می‌برد و این رشک بردن تا حد توطئه‌ی یک آدمیزاد سفته سقوط می‌کند. اسفندیار پسر او نیز کاراکتر روانی دیگری است. او در حالی که شخصاً شجاع، نیک‌اندیش، راستگو و دین‌دار است، بسیار ساده‌لوح و آسان‌فرویب و البته خیره‌سر نیز هست. یکی از دلایل خیره‌سری اسفندیار این که او در زمان حیات پدر علناً مدعی پادشاهی می‌شود و تقریباً به‌طور بسیار رُک و خشنی شاه را به بی‌کفایتی متهم می‌کند و به او

پیشنهاد می‌کند که خود استعفا دهد. شاه حریف این فرزند گردن‌کش خود نیست. پس می‌کوشد با فرستادن او به مأموریت‌های خطرناک، از شورش خلاص شود. اسفندیار برخلاف آرزوی پدر نخستین آزمون مرگ آور را از سر می‌گذراند، یعنی هفت خوان را فتح می‌کند. کاری که پیش از او فقط پهلوان نام‌دار آن روزگار ایران زمین رستم، انجام داده بود. گشتاسب به توطئه دیگری متوسل می‌شود. اسفندیار که هفت خوان را فتح کرده و حتی سیمرغ حامی خاندان رستم را کشته است، با شستشوی خود با خون آن پرندۀ هیولا روین تن هم شده است، یعنی هیچ اسلحه‌ای بر او کارگر نیست. تنها نقطه‌ی ضعف اسفندیار چشم‌های اوست که هنگام شست و شو بسته بوده است. چنین پهلوان بی‌رقیبی باید بتواند خود رستم را هم دست‌بسته به درگاه پادشاه بیاورد. گشتاسب به روشنی نتیجه‌ی تاریک توطئه خود را دریافته است. شاید رستم حاضر بشود در مقابل اسفندیار که هیچ اسلحه‌ای بر او کارگر نیست، تسلیم شود. گذشته از آن، بنا به باورهای دوران هرکس خون شاهزاده‌ی مقدس را بریزد، به نذرین یزدان دچار خواهد شد. اما گرۀ کار اینجاست که غرور رستم اجازه نمی‌دهد او را دست‌بسته به درگاه برند. پس نبرد بین این دو عنصر نیک امری است محتمل. اسفندیار با همان خودسری و باددماغ پهلوانی اجرای این مأموریت مرگ‌بار را نیز به عهده می‌گیرد. شاید اشاره‌ای در این جا لازم باشد در مقایسه‌ی دو شخصیت سیاوش و اسفندیار. هر دو زیبا، شجاع و نیک‌اندیش‌اند، اما سیاوش خردمند نیز هست و به خصوص در حد ممکن از نبرد و خون‌ریزی امتناع دارد. در حالی که اسفندیار جوان زورمند ساده‌لوحی است که هرگز به شناخت نیک و بد کاری که از او خواسته‌اند، نمی‌پردازد. او فقط می‌خواهد افتخار کسب کند، حتی اگر در نیل به آن پهلوان افسانه‌ای ایران را نیز از بین ببرد (این است که من در یکی از شعرهایم اسفندیار را سیاوش تیمارستان لقب داده‌ام).

در واقع، خاندان گشتاسب به تعبیر امروزی همه گرفتار مشکلات یا پیچیدگی‌های روانی هستند. گشتاسب به پسر خود حسودی می‌کند و با همه‌ی ادعای دادگری و مهربانی نقشی قتل او را می‌چیند. اسفندیار فرزند گشتاسب اصولاً خوش‌رو، جوان‌مرد و دلیر است، اما خصیصه‌ی بارز او سبک مغزی است. او هرگز به نقشه‌های پدرش شک نمی‌برد یا حتی می‌توان گفت خود را به نادانی می‌زند تا زور بازوی خویش را به اثبات رساند. اما در این ملغمه، بهمن پسر اسفندیار در واقع یک کاراکتر دراماتیک است. او زیر دست‌کشنده‌ی پدر خویش، رستم، رشد می‌یابد. قاتلی که از نظر آن چه امروز در افکار عمومی می‌نامیم، چندان مقصر نیست چرا که سماجت و تندخویی اسفندیار او را وادار به نبرد با شاهزاده کرده بود. همین جاست که می‌توان فکر کرد بهمن در تمام مدتی که زیر تکفل رستم بوده است، سخت از او نفرت داشته، نفرتی به تعبیر امروز روان‌کاوانه، که انسان با قاتل پدرش سرکند بی‌آن‌که جرأت کند از او خرده بگیرد. اما بهمن با کشتی که آدمی را به یاد دوران نشو و نمای آقامحمدخان قاجار در دربار کریم‌خان زند می‌اندازد، آن‌کینه و نفرت را پنهان کرده است. رستم که احساس‌گناه مرگ اسفندیار همیشه با اوست پیش از مرگ خود مهربانی و جوان‌مردی را کامل می‌کند برابر آن چه در بهمن نامه آمده برای شاه جوان همسری برمی‌گزیند. دختر پادشاه صور که اگر ترس از دلیری رستم نبود پدرش هرگز رضایت نمی‌داد که به همسری یک دشمن تاریخی درآید. نیز می‌توان مطمئن بود که فقط حمایت رستم می‌توانست شاهزاده را از سیستان به بلخ برساند تا در آن جا به رغم مدعیان گوناگون سلطنت بی‌چون و چرا بر تخت پادشاهی بنشیند.

بهمن کینه‌توز در زمان پادشاهی نیز آن‌گاه که دیگر سایه سنگین رستم از سرش برداشته شده، رفتاری دارد

نابخردانه تا آن جا که غلام خانه زاد همسرش را بر بزرگان ایران سروری می دهد و کودتای همین غلام او را از مقام پادشاهی مدتی خلع می کند و آواره ی سرزمین های دور دست . بهمن در عین حال دور و حيله گر است . هنگامی که اسیر می شود از عجز و ناله نیز کوتاهی نمی کند. برای نجات جان خود به هر تحقیری تن می دهد و یا همان ترندها سرانجام موفق می شود که ضد کودتایی ترتیب بدهد. پس از پیروزی چهره ی ملایم و مهربان ظاهری خویش را کنار می زند و فطرت کینه توز خود را با قربانی کردن مخالفان بروز می دهد. چون رستم کشته می شود، دیگر مانعی نیست تا بهمن نفرت قدیمی خود را به هر چه که سیستانی است و به هر چه که به رستم مربوط است ، نشان دهد. او به کین پدر بر می خیزد که بیش تر بهانه ای است چرا که انگار می خواهد شیود روزگار نوجوانی حقارت آمیز خویش را از میان بردارد.

قلم و صاف ایرانشاه بن ابی الخیر که گاه در نشان دادن تلون مزاج بهمن هنرنمایی های شگرف می کند. خواهیم دید که در کشتار خاندان رستم که گاه نوعی شرم حضور پیش می آید. اگر نمی توان زال پدر رستم را که پیرمردی از کار افتاده و محبوب مردم است و در عین حال حق بسیار بر گردن بهمن دارد، کشت می توان او را در قفسی حبس کرد و مسخره ی سپاه پیروز خویش قرار داد. وقتی فرامرز پسر دلیر رستم را پس از نبردهای بسیار به دار می کشد با شرح جزئیات مرگ او زال را شکنجه می دهد. دو دختر رستم را پس از تعقیب و گریزها به دام می اندازد و در کنار پدر بزرگشان به زنجیر می کشد. کینه او هنوز خاموش نشده. او در پی برزین پسر فرامرز است. شاید می پندارد که کینه ای مشابه خود او در این جوان پدر کشته نیز وجود دارد. به اصرار بزرگان دربارش یک بار به آزاد کردن برزین اسیر که هیچگاه در نبردها شرکت نداشته رضایت می دهد. ولی حتی در آخرین لحظه با یک نگاه به جوان محبوس آن چنان خشمگین می شود که زیر قولش می زند. ما این موارد را در بررسی هنرنمایی های شاعر خواهیم آورد. اما برای کامل کردن چهره بهمن باید به تناقض خیر و شر در ژرفنای روان او پرداخت. زیرا حالا که انتقام چندین برابر آرزوی او گرفته شده، بر آن می شود که از طلسم های فراوان بگذرد و اجساد مومیایی شده رستم و نیاکان نام آور او را به آتش بکشد. شبانگاه خواب می بیند. دو تن از نمادهای معصومیت در اساطیر ایرانی : سیاوش و کیخسرو که او را نکوهش می کنند، چرا که در صدد سوزاندن اجساد کسانی است که آن همه به تبار او خدمت کردند، مدتی دستخوش تزلزل می شود ولی سرانجام همان نفرت تسکین ناپذیر بر او چیره می گردد. می توان بهمن را همان طور که یاد شد یک شخصیت دراماتیک دانست که در ادبیات قدیم ایران به این خوبی هرگز پرورده نشده است. اگر بخواهیم مقایسه کنیم می توان گفت که بهمن هملتی است آمیخته با مکبث.

اما شخصیت پردازی ایرانشاه بن ابی الخیر در حد بهمن متوقف نشده است. به تعبیر امروزی چندین کاراکتر مشخص با هویت مستقل در این داستان وجود دارند. دو تن از بازرترین این کاراکترها از نیمه داستان رخ نموده اند: یکی برزین پسر فرامرز است که چون در سفر بوده از قتل عام سیستان جان به در برده است و دیگری یک گردن کش محلی به نام رستم تور، هر دو دلیرند اما رستم تور مردی است ساده و زودباور، در عین حال بسیار درست پیمان و وفادار، در حالی که هنرنماینده ماندن در دوران شاهی انتقام جو به برزین حيله گیری های بسیار آموخته. در اواخر بهمن نامه به جایی می رسیم که برزین خود به خدمت بهمن آمده، بهمن او را بخشیده و جزو ندیمان خویش قرار داده است. می توان حدس زد که این دو هرگز به یک دیگر اطمینان ندارند و این حس را اشاره های کوتاه ایرانشاه که حقیقتاً در توصیف جزئیات حرکات انسان ها و ریزه کاری صحنه ها استادی مسلم است، به خواننده ی هوشیار قبلاً نشان داده است. یک

روزبه اینان در شکارگاه خبر می رسد که ازده های مردم خوار بلای جان روستاها و مردم شده است. طبعاً یکی از پهلوانان ممکن است مأمور نابود کردن ازدها شود اما برزین، با انگیزه ای که ما می توانیم حدس بزنیم، شاه را برمی انگیزد که هیچ کس جز او حریف ازدها نیست. البته در دورانی که یکی از شرطهای حکومت کردن روزمندی و جنگ آوری فرمانروا بود، بهمن نمی تواند از مبارزه با ازدها تن زند. به هر حال برزین و رستم تور هوای او را خواهند داشت. شاعر با مهارت تعقیب و گریز بهمن و ازدها را تصویر می کند، ازدها سرانجام پای شاه را به دندان می گیرد. دو پهلوان ناظر باید به کمک او بشتابند ولی برزین رستم تور را باز می دارد به این بهانه که شاه خودش حریف ازدها خواهد شد. هنگامی که نیمی از بدن بهمن در دهان ازدهاست، تازه او به مکر برزین پی می برد، وقتی که خیلی دیر شده، و نکته عبرت انگیز این که قصه ی گذشته این بار معکوس شده است، اسفندیار کشته خویش رستم را ولی فرزند قرار داد، و بهمن عامل قتل خود برزین را به حمایت از پادشاهی همای دخترش وصیت می کند، دختری که از خود شاه حامله است. پس با روایت کردن خلاصه داستان بهمن می توان به ذکر نمونه های هنرنمایی ایرانشاه ابوالخیر در منظومه ای پرداخت که به نظر من از لحاظ جزئیات داستان نویسی و پژوهش در انگیزه شخصیت ها و استقلال کاراکترهایی که به طور باورپذیر شکل گرفته اند یعنی تکرار هم نیستند، شایسته ی بررسی است.

### نقیی از شاهنامه - به بهمن نامه

چنان که در شاهنامه خوانده ایم اسفندیار به سیستان یعنی پایگاه حکومت محلی خاندان رستم لشکر می کشد و هیچ عذری را از رستم نمی پذیرد. رستم همه تحقیرهای او را تحمل می کند برای این که کار به جنگ نکشد، هیچ جای شاهنامه این اسطوره غرور پهلوانی این همه مقابل انسان خاکی کوتاه نیامده است. خود او هم می داند که ریختن خون اسفندیار نعمتی ابدی نصیب او و خاندانش خواهد کرد. رستم حاضر است دست در دست اسفندیار و چون یکی از چاکران در گاهش به شهر بلخ خدمت گشتاسب شاه بیاید، به شرط آن که حداقل احترام در باره اش رعایت شود، یعنی دستش را نیندند. اما اسفندیار به هیچ چیز جز قولی که به پدر توطئه گرش داده است، قانع نیست. رستم باید بچنگند. چنان که می دانیم، رستم در نبردهای آغازینش شکست می خورد، ولی سرانجام به راهنمایی سیمرغ (همان مخلوقی که پیش از این به دست اسفندیار کشته شده است) پیکان مخصوصی آماده می کند و به چشم اسفندیار می زند. در بیت هایی که از برجسته ترین اوج های زبان فارسی است، اسفندیار بیش از هرگز به حقیقت دست می یابد. به رستم سفارش می کند که با بازماندگان او به نیکی رفتار کند و به خصوص تربیت فرزندش بهمن را به او می سپارد.

اکنون از شاهنامه بیرون می آییم و به بهمن نامه می رسیم. بهمن که با آموزش و پرورش رستم فرهیختگی یافته است، پس از مرگ شاه، به جای جد خود گشتاسب به پادشاهی می رسد، اما او نیز چون پدر و پدربزرگش به قول امروزی ها مشکل روانی یا عقده دارد. عقده ی او گرفتن انتقام خون پدر و زدودن حس تحقیر است. طبعاً نا هنگامی که رستم زنده است، بهمن نمی تواند خیال دست اندازی به سیستان و زابلستان یعنی سرزمین اجدادی خاندان رستم زال را در سر بپروراند. اما رستم به دست نابودار کشته می شود. اکنون دیگر مانع اصلی چه از نظر شهرت شکست ناپذیر بودن پهلوان ملی ایران و چه از نظر حق مریی گری رستم بر بهمن از میان برداشته شده است. او لشکر را آماده می کند و به سوی سیستان یورش می برد. در

فقدان رستم پدر کهن سال او، زال، فرمان رواست. زال که مرگ فرزندان، نوه‌ها و نیره‌های بسیاری را دیده است در عین کهن سالی نه سودای جنگ دارد و نه تصور این که در مقابل شاه رسمی به مقاومت برخیزد. این که می‌گویم شاه رسمی البته دلیل تاریخی هم دارد. در واقع دوران افسانه‌ای رستم را یعنی عصر پدید آمدن داستان‌های او را به زمان اشکانیان ربط می‌دهند، چرا که روایت کرده‌اند در آن دوران بیش از ۲۴۰ دولت محلی یعنی ملوک الطوائفی در ایران وجود داشته است. شاه رسمی و دولت مرکزی خود به تنهایی با دشمنان روبه‌رو می‌شد، مگر هنگامی که از نظر نفرت و تجهیزات کم می‌آوردند. آن وقت از دولت‌های محلی کمک می‌خواستند و در شاهنامه شاهدیم که کمک‌های به موقع رستم و خاندان او چندین بار ایرانیان را از تنگ‌ناهای سقوط و اضمحلال نجات داده است. به هر حال بهمن نامه با نامه‌های عذرخواهی زال و پرخاش‌های اغلب بی‌ادبانه‌ی بهمن که هیچ پیشنهادی یا صلحی را نمی‌پذیرد، روبه‌روست. بهمن علناً می‌گوید که هدف او قتل عام تمام خاندان رستم و نابود کردن و سوزاندن و انهدام کامل سیستان است (آیا ویرانه‌های شهر سوخته در این مورد چیزی به ما نمی‌گوید؟)

بهمن با سپاه خویش به زابلستان می‌رسد. زال و فرزندان او به ناچار به دفاع برمی‌خیزند. بهمن شکست سختی می‌خورد. برخلاف رسم رایج که دشمن شکست خورده را تعقیب می‌کردند و تا حد ممکن از بین می‌بردند، به فرمان زال راه بازگشت لشکر شکست خورده، هموار است. اما کینه‌ی بهمن سیراب نشدنی است. بار دیگر سپاه می‌آراید و شکست‌ها تا سه بار امتداد پیدا می‌کند. جاماسب حکیم، مشاور بهمن، که خود از کاراکترهای جالب کتاب است و بارها نومیثانه کوشیده شاه را از مردم‌کشی باز دارد این شکست‌ها را پیش بینی کرده است. در گرو دار نقاشی این نبردهاست که با پهلوانان زنده‌ی خاندان رستم نیز روبرو می‌شویم: فرامرز پسر برگزیده‌ی رستم که او نیز از جنگ با شاه سلسله‌ی گشتاسب امتناع می‌کند. اما هنگامی که ناچار می‌شود، در نبرد رویاروی بسیاری از پهلوانان بهمن را به قتل می‌رساند. اگر کینه بهمن قرار بود اندکی کاستی گیرد. با این شکست‌ها و داغ‌های تازه چندین برابر می‌شود. او مثل بیماری و مرگ همواره در اندیشه‌ی سیستان و خاندان رستم است و خاندان رستم با طی کردن هر بیماری یک قدم به مرگ نهایی نزدیک می‌شود. در چهارمین نبرد سرانجام پیروزی با بهمن است.

اینک کتاب بهمن نامه را می‌گشاییم ....

۱. درباره دراز دست بودن بهمن این بیت بهمن نامه جالب است:

ز خورشید تابان نکوتر بدی      ز زانو دو دستش فزون تر بدی

(ص ۱۹)

یکی از کاستی‌های تصحیح این است که باید کلمه «فروتر» را به جای فزون تر گذاشت تا قافیه درست می‌شد. درباره در دست تر بودن نسخه‌ی «پ» نیز این نمونه، جایی که ایرانشاه در مدح سلطان محمد سلجوقی می‌سراید:

ز پشت ملک شاه با داد و دین      یکی «ماهرو» تا جدار گزین

(ص ۱۰)

و نسخه بدل به جای ماهرو «مایه‌ور» آورده که صددرصد درست تر است. زیرا بعید بود در آن روزگار کسی شاه را به خوشگلی بستاید و مجازات نشود.